

مقالات داودی

نوشتۀ علیمراد داودی

به کوشش
سید ابراهیم اشک شیرین



شرکت سهامی انتشارات خوارزمی

فهرست

۷	پیشگفتار
۹	۱. بقای نفس در نظر فارابی
۲۱	۲. تطبیق آراء ابن سینا بر آراء ارسطو
۴۵	۳. آراء یونانیان درباره جان و روان
۷۹	۴. سوفسطائیان
۱۴۹	۵. خود را بشناس
۱۶۱	۶. اضطراب متافیزیک در دوره معاصر
۱۷۹	۷. بحث انتقادی درباره بطلان تسلسل
۱۹۷	فهرست اعلام
۲۰۵	فهرست منابع و مآخذ

از خدا جویم توفیق ادب
بی ادب محروم گشت از لطف رب

پیشگفتار

مقالات این مجموعه از سال ۱۳۴۴ تا سال ۱۳۵۶ در مجله دانشکده ادبیات علوم انسانی دانشگاه تهران و ضمیمه آن، یعنی فلسفه (نشریه اختصاصی گروه آموزش فلسفه) طبع شده است که مؤلف خود زمانی از اعضای گروه فلسفه دانشکده ادبیات بوده است.

این مقالات، به ترتیب تاریخ نشر آن مرتب گردیده است. بحث سه مقاله آغازین به نحوی مسأله «نفس» است و لذا می توان بین آنها پیوستگی لحاظ کرد، به شرط آنکه خواننده، چنانچه قصد مطالعه مجموعه را متوالیاً دارد، مقاله سوم را هنگام خواندن مقدمه دارد و همچنین برای مطالعه تفصیلی تر موضوع مناقشه می تواند به کتاب دیگر مؤلف به نام عقل در حکمت مشاء (از ارسطو تا ابن سینا) مراجعه نماید. مقاله چهارم، مقاله سوفسطائیان است. مفصل ترین مطلب این مجموعه، که خود حکم رساله مستقل و جامعی در باب آن نجله دارد. و در مقالات بعدی به مسائل جداگانه ای پرداخته شده است که کمتر جنبه پژوهشی و تحقیق دارد و بیشتر ابداعی است.

در متن مقالات کمتر تغییر قابل ذکری داده شده است، مگر تغییر اندکی در علائم سجاوندی؛ و چنانچه در متن مقاله تشخیص داده شد که کلمه ای افتاده است آن کلمه افزوده، و جهت حفظ امانت، داخل کروشه گذاشته شد. اما در حواشی هر جا مؤلف به منابع و مأخذ ارجاع داده است، حتی المقدور سعی شد دوباره با آن منابع و مأخذ تطبیق داده شود و اگر نقصی بود رفع گردد؛ همچنین اگر از طبع و تنقیح جدید و یا ترجمه فارسی این منابع اطلاعی داشتیم، بدان طبع جدید و ترجمه فارسی هم جهت سهولت مراجعه خوانندگان و اطلاع بیشتر دانشجویان و طلاب، ارجاع داده شد — با قید «طبع جدید» یا «ترجمه فارسی» و غیرذلک. درین ارجاعات اسم هر کتاب که برای نخستین بار در

حواشی آمده با کلیه مشخصات ذکر شده است و در موارد بعدی باختصار، یعنی نام مؤلف و اسم کتاب برگذار گردیده. اگر به طبع جدید و یا ترجمه فارسی بعضی منابع ارجاع داده نشده، یا به دلیل عدم اطلاع راقم سطور بوده است و یا کتاب مترجم را قابل استفاده ندیده ذکری از آن به میان نیاورده است تا باعث گمراهی مبتدی و احیاناً تضییع وقت منتهی نشود. در حواشی چون اضافات و تغییرات زیادتر از حد انتظار بود، از گذاشتن گروه خودداری شد تا ارجاعات هماهنگ و یکدست باشد، یعنی چندان از مؤلف که درین باب کارش خالی از ناهماهنگی نبود، متابعت نشد.

اما باعث بر اینکه راقم این سطور اقدام به جمع آوری این مقالات کرد، در وهله اول احکام و ایتقان نثر فارسی آنست و استفاده از لغات و اصطلاحات متعارف فلسفه و حکمت اسلامی و معادلهای فلسفه جدید مستعمل اهل نظر، علی الخصوص استاد دکتر سیداحمد فرید.

و در وهله ثانی بیان مضامین مقالات است و تألیف محققانه آن که صواب نبود در زوایای مجلات به فراموشی سپرده شود. و دیگر اینکه این مقالات بنا به قول خواجه نصیرالدین طوسی «بحکم آنکه مضمون... [مقالات] مشتمل بر فنی از فنون حکمت است و به موافقت و مخالفت مذهبی و یحلتی تعلق ندارد»^۱ به جمع آوری و طبع آن مبادرت کرد، باشد که خالی از فایده‌ی صوری و معنوی نباشد.

مؤلف چند مقاله هم به زبان فرانسه تألیف و نشر کرده است که درین جا آورده نشد و چنانچه این مجموعه طرف توجه اهل نظر و دانشجویان و طلاب فلسفه قرارگیرد، در طبع مجدد که درین بازار کساد و آشفته کتاب آرمانی (= حسرتی) بیش نیست، شاید اصل یا ترجمه فارسی آن را بتوان ضمیمه کرد.

و سرانجام بر ذمه خود فرض می‌داند که از آقای علیرضا حیدری مدیر محترم انتشارات خوارزمی تشکر نماید بابت موافقت با نشر این مقالات و ایضاً از خانم فتانه کهوند که زحمت صفحه‌آرایی و استخراج اعلام را به عهده داشته است.

ولله‌الحمد

سیدابراهیم اشک شیرین

تهران - دی‌ماه ۱۳۸۵

۱. خواجه نصیرالدین طوسی، اخلاق ناصری، به تصحیح و تفسیح مجتبی مینوی - علیرضا حیدری، چ ۵، تهران، خوارزمی، ۱۳۷۳، ص. ۳۵.

۱

بقای نفس در نظر فارابی^۱

یکی از مباحثی که در تاریخ فلسفه اسلامی ناگزیر باید به آن پرداخته شود رأی ابونصر فارابی درباره «بقای نفس» است. از فیلسوفان قرون وسطی تا محققان عصر جدید بسیاری در بحث راجع به این موضوع اهتمام ورزیده‌اند و نتایجی که از این تحقیقات بدست آمده است با یکدیگر متوافق نیست. بعضی ابونصر را منکر «خلود نفس» دانسته و حتی به این سبب تکفیر یا تحقیر کرده‌اند، بعض دیگر او را قائل به بقای نفس شمرده‌اند، منتهی گفته‌اند که نفسی که به عقیده او از خلود برخوردار است «نفس واحد کلی» است نه «نفوس کثیر و جزئی» اشخاص انسانی، و بعض دیگر اقوال فارابی را در این باب با یکدیگر متغایر پنداشته و رفع تغایر را از آنها امکان‌پذیر ندیده‌اند.

در این مقاله سعی شده است که «بقای نفس» در نظر فارابی به استناد اقوال خود آن حکیم در رسائل شهیره‌اش تبیین گردد و تا حدود امکان در رفع تغایری که بر حسب ظاهر در بین مفاد بعضی از

۱. مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، س ۱۲، ش ۳، فروردین

آنها مشهود است اهتمام شود تا فتح بابی برای ورود این قبیل مباحث در تاریخ فلسفه اسلامی به زبان فارسی باشد.

فارابی بر آن است که «نفس ناطقه» برخلاف آنچه افلاطون می‌گفت قبل از وجود بدن وجود ندارد و برخلاف آنچه اصحاب تناسخ می‌گویند تعلق نفس واحد به ابدان مختلف و انتقال آن از جسدی به جسد دیگر ممکن نیست و همچنین تعلق نفوس متعدد به بدن واحد نیز امکان ندارد، بلکه نفس ناطقه که در حقیقت همان «انسان» است جوهر واحدی است که آنگاه که ماده مستعدی برای قبول آن پدید آید از «واهب صور» یا «عقل فعال» فائض می‌شود و به این ماده که بدن یا چیزی است که می‌تواند به صورت بدن درآید تعلق می‌گیرد و فروغ و قوای آن در اعضای بدن پراکنده می‌شود.^۱ اما آنگاه که نفس ناطقه فعلیت یافت و به مقام عقل فعال درآمد، چون مفارق از ماده است و به همین سبب قوه قبول فساد در آن نیست، بعد از موت بدن باقی است^۲ و در این حال که رفع تجسم از آن شده است، همه اعراض و اوصافی که عروض آنها مستلزم جسمیت است — مانند «حرکت» و

۱. و «روح» اولین جزء از اجزاء بدن است که موضوع استعمال «نفس» قرار می‌گیرد و سایر اجزاء بدن به توسط آن از نفس بهره‌ور می‌شود. *الدعای القلیبیه، حیدرآباد دکن، دایرة المعارف العثمانیه، ۱۳۴۵ ه.ق.*، ص. ۱۰، و *عیون المسائل، در: الثمرة المرضیة فی بعض الرسائل الفارابیة، به‌اهتمام فردریک دیترسی. لیدن، ۱۸۹۰ م.*، ص. ۶۴.

۲. «انها مفارقة باقیة بعد موت البدن لیس فیها قوه قبول الفساد»، *الدعای القلیبیه، ص. ۱۰*؛ «و هو مفارق للمادة یتقی بعد موت البدن فیہ لیس قوه قبول الفساد»، *السیاسات المدنیة، حیدرآباد دکن، دایرة المعارف العثمانیه، ۱۳۴۵ ه.ق.*، ص. ۵۲، نجار، بیروت، دار المشرق، ۱۹۹۳ م.، ص. ۸۲؛ *آراء أهل مدینة الفاضله، القاهرة، مطبعة السعادة، ۱۳۲۴ ه.ق.*، ص. ۹۴، طبع جدید، *أبیر نصری نادر. بیروت، دارالمشرق، ۱۹۸۶ م.*، ص. ۱۳۵.

«سکون» و غیره - از آن سلب می‌شود. اگرچه ادراک حقیقت حال آن در حین مفارقت میسر نیست،^۱ ولیکن همین قدر می‌توان گفت که مانند «جوهر مفارق» مجرد و حائز رتبه آنهاست.

از اینجا برمی‌آید که شرط لازم برای بقای نفس این است که بتواند وجودی بالفعل که قائم به ماده و مقارن با اعراض نباشد بدست آورد و البته پیداست که در هیچ کدام از مراحل حساسه و متخیله و عاقله‌ای بالقوه چنین نمی‌تواند بود؛ چه احساس و تخیل که قوای حیوانی نفس است هنوز به بدن ارتباط دارد^۲ و «عقل بالقوه» نیز هیئتی در ماده است که جز آمادگی محض برای قبول «معقولات» نیست.^۳ پس مادام که نفس در این مراحل باقی است، امکان بقای آن بعد از فنای بدن حاصل نیست و عبور از مرحله «عقل بالقوه» و «عقل بالفعل» برای خلود نفس انسان شرط ضروری است و به تعبیری می‌توان گفت که آنچه باقی است نفس انسانی نیست، بلکه نفس حاصله از اتصال نفس انسانی با «عقل فعال» است.^۴ اما باید دید که آیا نفس ناگزیر از طی این مرحله است و آیا نفوس همه افراد انسان

۱. «و تفهم حالها و تصوّرها عسیر غیر معتاد...»، السیاسات المدنیة، ص. ۵۲، طبع جدید، ص. ۸۲، و آراء اهل مدینة الفاضله، ص. ۹۴، طبع جدید، ص. ۱۳۵.

۲. با اینکه چون قوی فعلیت باید و بکارافتد تشبه به مفارقت می‌جوید و همین خود دلیل بر این است که مفارقت یافتن مستلزم فعلیت یافتن یا خود به معنی آن است.

۳. آراء اهل مدینة الفاضله، چاپ مصر، ص. ۶۶.

۴. گرچه درباره این مطلب رأی خود را از قول قدما بیان داشته‌است: «وقال رأی القدماء أنه تتولد من هذه النفوس الإنسانية و من العقول الفعالة نفوس تكون تلك الباقية والنفس الإنسانية فانية.» التعليقات، حیدرآباد دکن، دایرة المعارف العثمانیة، ۱۳۴۵ ه. ق.، ص. ۱۴، طبع جدید، تحقیق جعفر آل یاسین، بیروت، دار المناهل، ۱۴۰۸ ه. ق.، ص. ۵۲.

می‌تواند به‌مقام فعلیت عقل ارتقا یابد؟ — جواب این سؤال محتاج تحقیق بیشتری است.

فعلیت «عقل» محتاج این است که نخست «معقولات اولی»^۱ از عقل فعال به‌عقل بالقوه انسان افزوده شود. عقل فعال مبدأ واحدی است و نسبت آن به‌همه نفوس یکسان است، اما همه نفوس در قبول این فیض یکسان نیست، زیرا که اشخاص انسان بالطبع قوای متفاوتی دارند و فطرت آنان چنان است که همگی یکسان برای قبول هر گونه فیضی آمادگی ندارند و به‌همین سبب بعضی از آنان بالطبع هیچ بهره‌ای از این فیض نمی‌برند و یکسره از قبول معقولات اولی بی‌نصیب می‌مانند و بعض دیگر مانند دیوانگان آنها را در غیر جهت خود می‌پذیرند و تنها گروهی از آنان که دارای فطرت سلیمه‌اند با قبول این معقولات، عقل خود را فعلیت می‌بخشند.^۲

و به‌حکم مقدمات سابقه دو گروه نخستین که عقول آنان قابل فعلیت با اخذ معقولات اولی از عقل فعال نیست، و این عدم قابلیت به سبب نقص فطری است و در واقع از لحاظ تعلق به ماده و تقید به مرحله قوه در مقام حیوانات قائم‌اند، ناچار با فنای بدن، فانی می‌شوند و از میان می‌روند.^۳ اما باید دانست که آنچه مانع قبول معقولات و

۱. منظور مبادی عقلیه بر اصول عقل است.

۲. السياسات المدنیة، ص. ۴۴-۴۵، طبع جدید، ص. ۷۴-۷۵.

۳. «... إن أنفسهم تبقى غير مستكملة، بل محتاجة في قوامها إلى المادة ضرورة، إذ لم يرتسم فيها يرسم حقيقة بشيء من المعقولات الأول أصلاً... و هؤلاء هم الهاکون والصائرون علی العدم علی مثال ما یکون علیه البهائم والسباع والأفاعی.» آراء أهل مدينة الفاضله، ص. ۹۸، مصر، طبع جدید، ص. ۱۴۲-۱۴۳.

کسب فعلیت می‌شود تنها نقص فطری نیست، بلکه امور اکتسابی نیز موجب این جرمان می‌تواند بود؛ چه اعمال و افعال انسان در هیئت نفسانی او مؤثر است و به‌همین سبب گروه سومی که فطرت سلیمه دارند خود به‌سه دسته تقسیم می‌شوند:

– نخست کسانی که مباشرت به «کارهای ناشایسته» مایه آن می‌شود که نفس آنان را هیئتی ناشایسته حاصل گردد و ممارست در آن کارها این هیئت را هر چه بیشتر ثابت و راسخ سازد و نفس را بیمار گرداند؛ این بیماری اکتسابی نیز مانند بیماری فطری نفس را از قبول معقولات محروم می‌دارد^۱ و چنین جرمانی بر حسب آنچه گفته شد مانع فعلیت عقل و موجب حفظ حالت هیولایی و عدم سیر به جانب کمال می‌شود و نتیجه حاصله از این جمله آن است که نفوس چنین اشخاصی با زوال ماده می‌میرد،^۲ یعنی با انحلال بدن به اجزاء خویش صورت آن از میان می‌رود و این اجزا در ترکیبات بعدی خویش می‌تواند موادی برای صور اشیاء دیگر تهیه کند.

– دوم کسانی که هم «افعال حمیده» و «افکار فاضله» دارند و از این راه هیئتی که شایسته انسان است، نفس آنان را حاصل می‌شود و

۱. و این بدان ماند که ذائقه بیمار قادر به ادراک طعم لذیذ نیست. — چه این بیماری به سبب نقص فطری باشد چه از احوال عارضه ناشی شود و به هر صورت مادام که بیمار نخواهد که با پیروی از طبیب حاذق رفع مرض از خود نماید یا طبیب نتواند بیماری او را بهبود بخشد، قدرت به ادراک طعم او را حاصل نیست.

۲. «فهؤلاء تبقى أنفسهم هیولانية غیر مستکملة استکمالاً تفارق به المادّة حتّى إذا بطلت المادّة بطلت أيضاً.» السياسات المدنیة، حیدرآباد، ص. ۵۳، طبع جدید، ص. ۸۳.

آن را به‌سوی مفارقت سوق می‌دهد و هم کسب «افعال رذیله» می‌کنند و از این راه هیئتی که در خور انسان نیست، نفس آنان را عارض می‌شود و آن را پای‌بستهٔ ماده می‌سازد و مانع از مفارقت می‌گردد؛ این دو هیئت تضادی با یکدیگر می‌یابد که مایهٔ رنج و عذاب «نفس ناطقه» است، ولیکن مادام که نفس در قید بدن است اشتغال آن به‌واردات حواس مانع از توجه او به‌این عذاب است^۱ و آنگاه که از قید بدن آزاد شود و از مُعطیات احساس دور ماند، عذاب الیمی که او را از تعارض این دو هیئت متضاد حاصل است معلوم و مشهود او می‌شود. پس نفس این فرقه از مردم بعد از فنای بدن باقی است، ولیکن چون به‌سبب هیئت مکتسب خویش فعلیت کامل بدست‌نیاورده‌است، مقرون به‌سعادت نیست.^۲

— سوم کسانی از اصحاب فطرت سلیمه که تنها به‌افکار و افعالی که هادی به‌سوی «کمال» و مُمد فعلیت نفس ناطقه است مباشرت دارند و اگر در این راه از حیث علم و عمل مداومت کنند، هیئت فاضله در نفس آنان پدیدار می‌شود و اندک اندک رسوخ می‌یابد و چون معارضی در برابر آن نیست، نفس را در اکتساب معقولات یاوری می‌کند و به‌سوی فعلیت سوق می‌دهد تا آنجا که از ماده مستغنی و مفارق می‌سازد و چون نفس ناطقه به‌این مقام برسد، بقای آن احتیاج به‌بقای ماده ندارد و بعد از فنای بدن در رتبهٔ «نفوس مفارقه» پایدار

۱. همان‌طور که بیمار مادام که بر چیزهای دیگر مشغول است از رنج بیماری غفلت دارد و بعد از رفع اشتغال، احساس عذاب می‌کند.

۲. آراء اهل مدینه‌الفاضله، مصر، ص. ۹۹-۱۰۰، طبع جدید، ص. ۱۴۳-۱۴۴.